



میلتون فریدمن می گوید: آزادی های اقتصادی و سیاسی از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و فردی که به سبب محدودیت های ارزی نمی تواند به خارج از کشور برود، به علت کسب پروانه کار نمی تواند شغل دلخواه خود را دنبال کند، به علت سهمیه های موجود نمی تواند کالا وارد کند یا نمی تواند کالاهای خود را به قیمتی که دوست دارد بفروشد. بدون شک آزاد نیست. این سخن فریدمن به خوبی روشن می کند که چرا سرمایه داری به دنبال توسعه سیاسی است و آن را مقدم بر توسعه اقتصادی می داند و چگونه در تعارض خود بین آزادی و عدالت، جالب آزادی را می گیرد.

در ترسیم مدینه فاضله و طراحی نظام اجتماعی که همیشه هدفی و سوسه انگیز برای فلاسفه و متفکران اجتماعی بوده است، نقش فرد و جامعه و نسبت آنها با یکدیگر و نیز درجه اعتبار و اهمیتی که هر یک از آنها داراست و تفکیک فرع و اصل از یکدیگر، از اهمیت بالایی برخوردار بوده است؛ به طوری که در طول تاریخ تفکر بشری تمامی متفکران برجسته از سقراط، افلاطون، ارسطو، فارابی و ابن سینا گرفته تا علامه طباطبائی، استاد مطهری، علامه جعفری، سارتر، راسل، بوپر، میشل فوکو و غیره، همگی خود را ناگزیر از ابراز عقیده و نظر، و موضع گیری فلسفی و اجتماعی در این خصوص می دانسته اند. دقیقاً به همین جهت است که نظام های سیاسی، اجتماعی را به لحاظ نقشی که برای فرد و جامعه قائلند، به دو دسته فردگرا و جامعه گرا یا جمع گرا تقسیم می کنند. اگر بخواهیم برای هر یک دو نمونه مهم ذکر کنیم، باید از نظام لیبرال دمکراسی غرب، و به تعبیر دیگر سرمایه داری غرب، و نظام سوسیالیستی شوروی سابق نام ببریم و اگر قرار باشد روی مهم ترین ویژگی های این دو نظام انگشت بگذاریم، باید از آزادی فردی و عدالت اجتماعی یاد کنیم. در نظام سرمایه داری لیبرال، آزادی فرد، اصلی اساسی محسوب می شود. این نظام به دلیل اعتقادی که به فرد دارد و او را واقعی تر، بنیادی تر و مقدم بر جامعه بشری و نهادها و ساختارهای آن تلقی می کند و در برابر جامعه یا هر گروه و جمعی دیگر، برای فرد ارزش اخلاقی والاتری قائل است، بر آزادی فردی تأکید می ورزد و در نهایت، حقوق و خواسته های او را به لحاظ اخلاقی بر حقوق و خواسته های جامعه مقدم می داند. اما در تفکر سوسیالیستی، مارکسیستی، جامعه واقعبین اصیل است و فرد جز از واقعیتی تبعی برخوردار نیست و تنها هنگامی که فرد به جامعه منسوب می شود، می توان در مورد او سخن گفت؛ به همین دلیل حقوق جامعه بر حقوق فرد مقدم می شود و از همین رو است که بر روی عدالت اجتماعی در سوسیالیسم تأکید می گردد؛ البته عدالت در تعبیر سوسیالیستی آن بیش تر به معنای مساوات و برابری است و از مهم ترین سطوح برابری، برابری در وضع اقتصادی زندگی افراد است که در اندیشه کارل مارکس به شکل برجسته ای مطرح شده است (۱)؛ از این رو هنگامی که نظام سوسیالیستی شوروی سابق سرنگون شد و در واقع نظامی که تفکر جامعه گرا را نمایندگی می کرد شکست خورد، جهان سرمایه داری با ذوق زدگی کودکانه ای اعلام کرد که پیروزی آزادی بر عدالت را جشن گرفته است. تفکر پیروزی و رجحان آزادی فردی بر عدالت اجتماعی در اوایل دهه هفتاد هجری شمسی به ایران نیز راه یافت و بر ذهنیت برخی متفکران و سیاست گذاران اجتماعی و به ویژه تصمیم سازان اقتصادی سایه افکند؛ به گونه ای که با پذیرش برتری آزادی فردی بر عدالت

# عدالت در نظام های اقتصادی

نعمت الله پناهی بروجردی



**نظام ارزشی مبتنی بر اصالت فرد، تمام ارزش‌ها و اخلاقیات را بر اراده و خواست انسان و به طور خاص «فرد» مبتنی می‌کند و فرد را فی‌نفسه هدف و ارزش برتر تلقی می‌نماید و جامعه را ابزاری برای رسیدن به اهداف فردی می‌بیند؛ نتیجه چنین دیدگاهی تساهل و تسامح و «نسبی‌گرایی» مطلق در ارزش‌های اخلاقی است**

سیستم اقتصادی نیست و مفاهیمی مانند رعایت انصاف، عدالت و... نیز ارزش‌ها و معیارهایی است که باید به آنها توجه کرد. (۲) برای درک بهتر تفاوت‌های فاحش نظام سرمایه‌داری با نظام اسلامی در بُعد عدالت اقتصادی و اجتماعی و تبیین این نکته که چرا سرمایه‌داری لیبرال چنین رویکردی به عدالت دارد و چرا خود را با معضلی به نام تعارض «برابری» با «آزادی» مواجه می‌داند، باید برخی اصول، مبانی و مفاهیم مطرح در این نظام چون: اومانیسیم، فردگرایی، حق و تکلیف، و سکولاریسم را مورد بررسی قرار دهیم.

**اومانیسیم:** معادل این واژه در فارسی انسان‌گرایی، انسان‌مداری، انسان‌دوستی و مکتب اصالت انسان است. اومانیسیم نگرش و اندیشه‌ای است که انسان را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، تربیتی، حقوقی، اخلاقی، اجتماعی و... محور تمامی تأملات و توجهات خود قرار می‌دهد و تمام ارزش‌ها و باید‌ها و نبایدها را منتهی به خواست انسان و مبتنی بر اراده او می‌داند. هر چند در تاریخ غرب دو قرانت جمع‌گرا و فردگرا از اومانیسیم وجود داشته اما قرانت فردگرایانه آن غالب بود. و لذا نه تنها قائل به اصالت انسان است؛ بلکه این اصالت را برای فرد انسانی قائل شده است. (۳)

**فردگرایی:** دیدگاهی است که فرد را واقعی‌تر و بنیادی‌تر و مقدم بر جامعه و ساختارهای آن تلقی می‌کند، و ارزش اخلاقی و حقوقی بالاتری برای او قایل است. در نتیجه امیال، اهداف و کامیابی فرد را از هر لحاظ مقدم بر جامعه قرار می‌دهد؛ چرا که فرد به لحاظ زمانی نیز قبل از جامعه وجود داشته است و جامعه چیزی جز جمع اراده تک تک افراد نیست. به عبارت دیگر، جامعه واقعی مجزا از فرد ندارد تا برای آن، فارغ از فرد، حقوق و ارزش‌هایی در نظر گرفته شود؛ آنچه واقعیت دارد، فرد است. پس خواست‌ها و امیال فرد را نمی‌توان به نفع جامعه محدود کرد. (۴) شاید بتوان گفت در این نقطه است که سرمایه‌داری لیبرال، خود را با معضل تعارض «عدالت» یا «برابری» با «آزادی» مواجه می‌یابد؛ زیرا به طور قطع باید برای تحقق عدالت اقتصادی و اجتماعی به نفع جامعه دخالت کرد و امیال و خواسته‌های افراد را محدود ساخت. فردگرایی در حوزه‌های گوناگونی مطرح است. این اندیشه با تأکید بر وجدان فردی به عنوان معیار تشخیص خوب و بد و آزادی وجدان و نیز ارتباط بدون واسطه با خداوند و حق تفسیر متون مذهبی، فردگرایی را به حوزه «دین و مذهب» گسترش داد. بدین ترتیب حقایق و ارزش‌هایی که توسط کلیسا و نهادهای بیرونی ارائه می‌شود، دیگر به هیچ وجه قابل اتکا نبود. آن چه در این نگاه مورد توجه و تأکید است، صدای وجدان آزاد افراد است که از آن حتی به صدای خداوند تعبیر می‌شود. این وجدان نیز به تعداد انسان‌ها متعدد خواهد بود و در نهایت حقایق و آموزه‌های عام و کلان مذهبی در وجدان از هم گسیخته افراد و امیال آنها گم می‌شوند، و به وادی فراموشی ره می‌سپارند.

در عرصه ارزش‌ها و اخلاق، اندیشه فردگرایی ارزش‌های مطلق بیرون از فرد را نفی می‌کند؛ و با تفکیک «واقعیت» و «ارزش» یا «هست» و «باید» از یکدیگر، اخلاقیات را در حیطه انتخاب فردی و سلیقه قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، ارزش‌ها به فرد و تجربه و شناخت فردی و اراده او متصل می‌شوند و هیچ حقیقت و واقعیتی متعالی که ارزش‌ها بر اساس آن سنجیده شوند، وجود ندارد. در این دیدگاه ارزش‌ها در بیرون از فرد وجود ندارند و هیچ مقام و نهادی، مذهبی و یا دنیوی، نمی‌تواند به وضع قواعد و قوانین ارزشی بپردازد. فرد، خود باید ارزش‌های خویش را برگزیند و به طور مستقل، اخلاقیات خاص خویش را بی‌فکند. نظام ارزشی مبتنی بر اصالت فرد، تمام ارزش‌ها و اخلاقیات را بر

اجتماعی، در الگوهای عملی که برای برنامه‌های توسعه اقتصادی-اجتماعی طراحی کردند، عملاً الگوی توسعه غربی را مد نظر قرار دادند و اهمیت و نقش عدالت اجتماعی در سعادت بشری در الگوهای آنها رنگ باخت. این دیدگاه بعدها خود را در جریان سیاسی جبهه دوم خرداد و شعارهای سیاسی آنان به خوبی به نمایش گذاشت؛ شعارهایی از قبیل تقدم توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی، در این تفکر ریشه داشت. این تفکر این نکته بنیادین را به فراموشی سپرده، یا به کناری گذاشت که نظام اسلامی درباره فرد و جامعه و نقش هر یک در حیات انسانی، اجتماعی، نظریات خاص خود را دارد و مدینه فاضله‌ای را که ترسیم می‌کند، متفاوت با آن چیزی است که آنان در سر می‌پروراندند. و نیز این مطلب را نادیده گرفت که نظام سرمایه‌داری لیبرال، خود به دلیل کنار گذاشتن عدالت اجتماعی و اقتصادی با چالش‌های فراوانی روبه‌روست. و در واقع انقلاب اسلامی، خود اعتراضی به همین نظام بوده است؛ زیرا رژیم آمریکایی که در پیش از انقلاب بر ایران حاکم بود، بر اساس نظام سرمایه‌داری لیبرال شکل گرفته و عمل می‌کرد. و مردم ایران به همین دلیل دست رد بر سینه آن می‌زدند؛ چون آن را با نظام دلخواه خود نظام اسلامی، در تعارض آشکار می‌دیدند. در واقع قانون اساسی در هر جامعه‌ای که به آراء عمومی گذاشته شود و با مشارکت آزادانه مردم و به دور از تحمیل قدرت‌های سلطه‌گر و به ویژه خارجی پذیرفته شود و مردم آزادانه به آن رای مثبت دهند، بیانگر خواسته‌ها، آرمان‌ها، آرزوها و ارزش‌های آن جامعه و ترسیمی از همان مدینه فاضله است. به همین جهت نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران که کم‌تر از دو ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رأی گذاشته شد و با اکثریت ۹۸ درصد آراء جواب آری گرفت و قانون اساسی که متعاقب آن تدوین گردید و از طریق آراء عمومی، مورد تصویب اکثریت قاضی ملت مسلمان ایران قرار گرفت، تبلور خواسته‌ها، آرزوها، آرمان‌ها و ارزش‌های مردمی است که انقلاب اسلامی را آفریدند. یکی از اصول بسیار مهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۲۳ است که مفاد آن درباره عدالت اقتصادی است؛ بنابر این عدالت به ویژه از بُعد اقتصادی خواست مردم مسلمان ایران، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، بوده است. به همین دلیل انتظار می‌رفت که عدالت اقتصادی اجتماعی در برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی جایگاه ویژه‌ای داشته باشد؛ اما آن چه در عمل اتفاق افتاد، الگو برداری ناقص از الگوی توسعه غربی و دنباله‌روی از نظام سرمایه‌داری، لیبرال با قرانت سکولاریستی بود.

نظام سرمایه‌داری بر آزادی فردی بسیار تکیه دارد و از همین جاست که مباحثی مانند: اومانیسیم، حق و تکلیف، و سکولاریسم به شکل خاصی محل طرح پیدایی کند و مفهوم عدالت و رویکرد اجتماعی به آن را در جامعه مدنی مورد ادعای غرب متأثر می‌سازد و به تبع آن با نظام اسلامی تفاوت فاحش می‌یابد. ذکر این نکته ضروری است که مخالفت با نظام سرمایه‌داری، تنها از سوی نظام اسلامی نیست؛ بلکه نظام سرمایه‌داری از بدو پیدایش خود، از درون با انتقادهای شدیدی مواجه بوده است و اگر چه این مخالفت‌ها در آغاز سازمان یافته‌ای در قالب احزاب سوسیالیستی بروز کرد. سوسیالیست‌ها در مقابل این استدلال، و در واقع در تقابل تنها مزیتی که می‌توانستند برای نظام سرمایه‌داری برشمارند، که نظام سرمایه‌داری، کارآمدی بالایی در تولید و بهبود اقتصادی دارد، بر نابرابری‌های شدید حاصل از نظام سرمایه‌داری تأکید می‌کردند و آن را نظامی ناعادلانه می‌شمردند. سرمایه‌داران، این مشکلات را لازمه رسیدن به «حداکثر تولید» می‌دانستند؛ اما منتقدان استدلال می‌کردند که تولید حداکثر، یگانه معیار شایستگی یک

**در عرصه ارزش‌ها و اخلاق، اندیشه فردگرایی ارزش‌های مطلق بیرون از فرد را نفی می‌کند؛ و با تفکیک «واقعیت» و «ارزش» یا «هست» و «باید» از یکدیگر، اخلاقیات را در حیطه انتخاب فردی و سلیقه قرار می‌دهد.**



اراده و خواست انسان و به طور خاص «فرد» مبتنی می‌کند و فرد را فی نفسه هدف و ارزش برتر تلقی می‌نماید و جامعه را ابزاری برای رسیدن به اهداف فردی می‌بیند؛ نتیجه چنین دیدگاهی تساهل و تسامح و «نسبی‌گرایی» مطلق در ارزش‌های اخلاقی است (۵) که اثر خاص خود را در حوزه‌های دیگر به ویژه اقتصاد و به طور اخص در مفهوم عدالت اجتماعی و اقتصادی خواهد داشت.

فردگرایی در حوزه اقتصاد را می‌توان در نظریه «دست نامرئی» آرام اسمیت و نظریه «نفع شخصی» به خوبی ملاحظه کرد. اسمیت تأکید می‌کند فردی که تأمین منافع شخصی خود را مقدم بر جامعه قرار می‌دهد، درمی‌یابد که توجه به منافع شخصی او به طور طبیعی یا حتی لزوماً او را به چنان اشتغالی رهنمون می‌سازد که حداکثر نفع جامعه را دربرداشته باشد. فرد مبرور عموماً نه قصد پیشبرد منافع جامعه را دارد و نه از میزان تأثیر خود بر پیشبرد این منافع آگاه است؛ اما در این مورد نیز مانند بسیاری از موارد دیگر به وسیله دست نامرئی هدایت می‌شود. (۶) از نظر آدم اسمیت، تنها کاری که تولیدکننده و تاجر انجام می‌دهد، تأمین منافع خویش از رهگذر تولید و بازاریابی کالاهاست که دیگران خواهند خرید و اگر خریدارانی وجود داشته باشد، واضح است که خواستار آن کالا هستند. بدین ترتیب تهیه کننده

کالا از طریق ارضاء خواست‌های دیگران سود می‌برد و لزومی ندارد که از خود، فروتنی یا خیرخواهی نشان دهد. (۷) فردگرایی در حوزه اقتصاد به شدت با دخالت دولت مخالف است؛ زیرا آن را در تعارض با آزادی فرد و پی‌گیری نفع شخصی می‌بیند. «میلتون فریدمن» می‌گوید: آزادی‌های اقتصادی و سیاسی از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و فردی که به سبب محدودیت‌های ارزی نمی‌تواند به خارج از کشور برود، به علت کسب پروانه کار نمی‌تواند شغل دلخواه خود را دنبال کند، به علت سهمیه‌های موجود نمی‌تواند کالا وارد کند یا نمی‌تواند کالاهای خود را به قیمتی که دوست دارد بفروشد، بدون شک آزاد نیست (۸) این سخن فریدمن به خوبی روشن می‌کند که چرا سرمایه‌داری به دنبال توسعه سیاسی است و آن را مقدم بر توسعه اقتصادی می‌داند و چگونه در تعارض خود بین آزادی و عدالت، جانب آزادی را می‌گیرد.

**حق و تکلیف:** سرمایه‌داری لیبرال بر فرد تکیه خاص دارد و او را فراتر از هر مرجعی می‌داند؛ لذا جامعه تکلیف را بر تن او می‌درد و لباس محق بودن بر تنش می‌کند. بدین ترتیب محق بودن انسان اصالت می‌یابد و نه مکلف بودن وی. در این اندیشه زبان امر و نهی و تکلیف، زبان ادیان است و به انسان سنتی مربوط می‌باشد؛ اما انسان مدرن با زبان حق سخن می‌گوید و امر و نهی و تکلیف، و به عبارت دیگر زبان دین، را در حوزه‌های اجتماعی به کناری می‌گذارد.

انسان مدرن در نظام سرمایه‌داری، خویش را می‌بیند و از حق خود بر دیگران سخن می‌راند و در حقوق بشر به معنای مدون آن سخن از حق آزادی بیان، حق اختیار همسر، حق انتخاب شغل و... است و هیچ‌گاه از حق پدر بر فرزند، حق همسایه بر همسایه، حق خدا بر مردم، حق جمع یا جامعه بر فرد و امثال آن که همان معنای تکلیف است، سخن به میان نمی‌آید؛ لذا در این بینش حق الله و حدود الله و حق الناس که در نگرش و حقوق اسلامی مطرح است، جایی ندارد. (۹)

**سکولاریسم:** در زبان انگلیسی واژه «secular» به معنای «دنیوی و عرفی» در مقابل واژه «sacard» به معنای «دینی و مقدس» می‌باشد. سکولاریسم عبارت است از گرایشی که طرفدار و مروج حذف یابی اعتنایی و به حاشیه راندن دین در ساحت‌های گوناگون حیات انسانی از قبیل سیاست، حکومت، علم، عقلانیت، اخلاق، اقتصاد و... است. برای واژه سکولاریسم می‌توان واژه‌های «دنیاگرایی»، «دنیازدگی»، «وجدان کاری دین و دنیا»، «لادینی»، «دین‌گریزی» و «عرفی‌گرایی» را به کار برد. نگرش سکولاریستی که حاصل انسان‌گرایی، فردگرایی، عقل‌گرایی، و تقدیم حق بر تکلیف است، یکی از مؤلفه‌های مدرنیته و جوامع سرمایه‌داری لیبرال است و مهم‌ترین اعتقادات طرفداران سکولاریسم را می‌توان اعتقاد به عقلانیت ابزاری، کفایت عقل و بی‌نیازی از وحی، محور بودن انسان و اصالت فردانسانی، عقیده به حقوق طبیعی

**انسان مدرن در نظام سرمایه‌داری، خویش را می‌بیند و از حق خود بر دیگران سخن می‌راند و در حقوق بشر به معنای مدون آن سخن از حق آزادی بیان، حق اختیار همسر، حق انتخاب شغل و... است و هیچ‌گاه از حق پدر بر فرزند، حق همسایه بر مردم، حق جمع یا جامعه بر فرد و امثال آن که همان معنای تکلیف است، سخن به میان نمی‌آید**



معنا ندارد؛ چرا که انسان، محق است و نه مکلف. بنابراین تعریف عدالت و تحقق آن، به توافق احاد جامعه بستگی دارد و تلقی عمومی از عدالت شکل نمی‌گیرد، مگر آنکه همه به نحوی با آن توافق درگیر شده و آن را تعریف دلخواه کنند. هر چیز غیر از آن، اسطوره آمریت و نفی گسترده عمومی خواهد بود؛ زیرا به نظر صاحبان این ایده، اصول عدالت وضع کردنی است، نه کشف کردنی. (۱۱)

لیبرال، دمکراسی غرب با مصنوعی دانستن جامعه و اصالت دادن به فرد، او را مقدم بر جامعه می‌شمارد و لذا یگانه امر اخلاقی را حق طبیعی هر کس برای صیانت ذات خویش می‌داند. بنابر این هرگونه تکلیف در قبال دیگری امری است که از قرارداد طرفینی و یا قرارداد اجتماعی برمی‌خیزد. پس عدالت از این نظر همان عادت‌های مردم در اجرای قراردادها و وفای به پیمان‌هاست و دیگر عبارت از رفتار کردن بر حسب ضوابط مستقل از اراده بشری نیست.

بر مبنای برخی سخنان آدم اسمیت، می‌توان عدالت را به گونه‌ای دیگر در این نظام تعریف کرد. اسمیت می‌گوید: اینکه نانوایان سفره و خیاط لباس و بقال آذوقه معیشت ما را فراهم می‌کنند، به هیچ وجه برای معاضدت و احسان به هم‌نوعان نیست؛ بلکه نفع شخصی آنها ایجاب می‌کند که هر یک به فراخور اشتغال خود نیاز ما را برآورده کنند. (۱۲) حال اگر مفهوم کلی عدالت این باشد که هر چیزی به طور



**نظام سرمایه داری بر  
آزادی فردی بسیار تکیه  
دارد و از همین جاست  
که مباحثی مانند :  
اومانیسیم، حق و تکلیف،  
و سکولاریسم به شکل  
خاصی محل طرح پیدا  
می کند و مفهوم عدالت  
و رویکرد اجتماعی به آن  
را در جامعه مدنی مورد  
ادعای غرب متأثر  
می سازد و به تبع آن با  
نظام اسلامی تفاوت  
فاحش می یابد.**

طبیعی سر جای خودش باشد و بنا به تعریف اسمیت، انسان به طور طبیعی در پی نفع شخصی و خودخواهی های طبیعی خویش است. در این صورت عدالت اقتصادی عبارت از عمل طبق مقتضیات اعمال خودخواهانه است و در واقع عدالت در همان دکترین لسه فر (بگذار بشود) تبلور می یابد.

اما از سوی دیگر می توان گفت عدالت در سرمایه داری لیبرال به کلی به کناری گذاشته شده است؛ زیرا عدالت ارزش اخلاقی است و بنا بر تصریح نظریه پردازان این نظام، الگوی اقتصادی لیبرال دمکراسی غرب؛ مادی گرایانه، فردی و عاری از هر نوع ارزش اخلاقی است؛ به طوری که از نظر آنان در این مکتب جمع بین دو مقوله اخلاق و اقتصاد، از لحاظ منطقی ناممکن است. به نظر مینتون فریدمن «اقتصاد می تواند یک علم اثباتی باشد و تا حدودی نیز هست. اقتصاد اثباتی اساساً مستقل از هر موقعیت اخلاقی خاص با قضاوت های

هنجاری و ارزشی است.» (۱۳)

یکی از اصول اساسی نظام اقتصادی اسلام است که ارتباط منطقی خود را با نگرش اسلامی به فرد، جامعه و دولت دارد. از این منظر، فرد انسانی موجودی است که باید با حرکت اختیاری به کمال نهایی خود برسد؛ و رسیدن به هدف اصلیش در گرو انتخاب آزادانه و آگاهانه خودش می باشد. و نیز نیروهای طبیعی و فطری و امکاناتی که در اختیار او قرار می گیرد، ابزارهایی هستند که باید از همه آنها برای رسیدن به کمال نهایی خویش استفاده کند و هیچ یک از آنها لغو و بیهوده و بیگانه از سیر تکاملی او نمی باشد. همچنین هدف اصلی انسان قرب به خداست و حقیقت قرب، یافتن شهودی تعلق و ارتباط وجودی خود با خداست و قرب الی الله همان کمال نهایی انسان است. اما اگر از دریچه نظریه «استخدام» به انسان بنگریم (۱۵)، او را موجودی استخدام گر خواهیم یافت که می خواهد از همه چیز در مرتبه اول برای حفظ و بقا و در مرتبه بعدی برای گسترش وجود خود و رسیدن به اهداف، آرزوها و آرمان های خودش و هر آنچه برای خود کمال و مطلوب می داند، استفاده کند. انسان صفاتی منفی مانند ستمگری، ناپیاسی، طغیان، شتابگری، نادانی، حرص و تنگ نظری نیز دارد. در نظریه «استخدام» در بحث جامعه و منشاء حیات اجتماعی گفته می شود که بشر در مسیر استخدام غیر از مواد و گیاهان و حیوانات گرفته تا دیگر انسان ها با این مشکل روبه رو شد که هر فردی، از فرد و یا افراد دیگر همان را می خواهد که آن دیگری از او می خواهد؛ ناچار پذیرفت همان طوری که او می خواهد از دیگران بهره کشی کند، باید اجازه بدهد دیگران هم به همان اندازه از او بهره کشی کنند و از همین جا به لزوم تشکیل اجتماع پی برد و بعد از تشکیل اجتماع فهمید که دوام و استمرار آن به این بستگی دارد که هر صاحب حقی به حق خود برسد و مناسبات و روابط متعادل باشد؛ یعنی به لزوم استقرار عدالت اجتماعی پی برد. در واقع انسان اجتماع را تشکیل داد تا منافع خویش را به نحو بهتر و کامل تری تأمین کند و پی برد که این امر حاصل نمی شود مگر از طریق برقراری عدالت اجتماعی. حال اگر افرادی در این جمع نتوانند به منافع خود برسند، اولاً؛ هدف از تشکیل اجتماع برآورده نشده است و ثانیاً؛ اجتماع خود دچار تزلزل و مواجه با خطر نابودی از سوی کسانی می شود که در این اجتماع نتوانسته اند به منافع خود به طور معقول دست یابند. لذا انسان پی برد که باید حق و حقوقی برای افراد اجتماع قائل شد و از آن حق و حقوق در مقابل متجاوزان محافظت کرد و این چیزی نیست مگر همان لزوم رعایت عدالت اجتماعی در جامعه.

در بیان نظر اسلامی درباره فرد، برای انسان و افراد انسانی صفاتی مثبت برشمردیم و گفتیم که هدف اسلام، رساندن تمامی افراد به کمال نهایی خویش یعنی قرب الی الله است، اما واضح است که این اوصاف و آن هدف نهایی، جز با در اجتماع بودن و ارتباط با انسان های دیگر به دست نمی آید. به همین دلیل اسلام، دینی اجتماعی است که به شدت بارهبنایت و گوشه نشینی مخالفت می کند و پیامبر اکرم

هنگامی که سرمایه داری بر اساس مبانی اش خود را با مسأله تعارض «عدالت» و به تعبیری «برابری» و «آزادی» مواجه دید، از عدالت به نفع آزادی دست کشید؛ اما به مرور زمان و به خصوص تحت تأثیر نظام دو قطبی و وجود شوروی سابق ناچار شد از نظریات افراطی فردگرایانه تا حدودی عقب نشینی کند و به عدالت نیز توجه داشته باشد که تشکیل دولت های رفاه در جوامع غربی حاصل آن بود؛ هر چند با وجود چنین دولت هایی نیز شکل نابرابری و فاصله های شدید طبقاتی بر طرف نشد. به نظر می رسد پس ز فروپاشی شوروی و تلاش آمریکا برای تک قطبی کردن جهان و جهانی سازی و تشکیل دهکده جهانی به کدخدایی آمریکا، شاهد تعریف جدیدی از عدالت! باشیم.

از بررسی اجمالی مبانی سرمایه داری لیبرال تا حدودی مشخص شد که چه تفاوت های بنیادینی در اصول و مبانی میان نظام اقتصادی اسلامی با این نظام وجود دارد و چگونه می تواند مفهوم عدالت و رویکرد به عدالت اجتماعی را تحت تأثیر خود قرار دهد. بدون شک اندیشه اسلامی خدامحور است و در نقطه مقابل سرمایه داری لیبرال قرار می گیرد که انسان محور و بنکه فردمدار است. در نظام اسلامی ارزش ها از خواست خداوند متعال سرچشمه می گیرد و با محور قرار گرفتن امر و نهی الهی، روابط بین فرد و جامعه و نقش هر یک تعیین می گردد. در واقع خداوند آن ارزش و واقعیت متعالی ای است که باید ارزش ها بر اساس اراده او سنجیده شوند و این مهم ترین نقطه جدایی است که نظام اسلامی را با نظام سرمایه داری سکولار ناسازگار می سازد. تردیدی وجود ندارد که از نظر منابع اسلامی، نه مبانی و اصول سرمایه داری و نه مؤلفه ها و ویژگی ها و ساز و کارهای آن، مورد تأیید کامل نیست. مبانی و اصولی چون اومانیسیم، فردگرایی و لیبرالیسم که سرمایه داری بر آنها استوار شده است، با اصول اسلامی همخوان نیستند؛ و به تبع آن مکانیسم بازار آزاد و آزادی کنش های اقتصادی و به طور کلی «آزادی» با وجود مسلم و محترم بودن آن در شریعت اسلامی، بی تردید به حدود و مصالحی مقید است که نظام های فردگرا و لیبرال بسیاری از آن حدود و خطوط را بر نمی تابند. گذشته از مبانی و مؤلفه هایی چون سودگرایی صرف و محوریت «سود» و تأکید محض بر منفعت شخصی و منحصر کردن معیار شایستگی در کرامدی و تولید بیش تر که اجمالاً از ویژگی های نظام های سرمایه داری و برخاسته از همان مبانی نظری است و با ملاک های دین داری و ارزش ها و نصوص دینی در چالش آشکار است، مسأله عدالت اجتماعی و اقتصادی یکی از آن حدود و یکی از ارزش های قطعی دینی و نظام های ارزش محور و نظام اقتصادی اسلام است که در دوره های مختلف سرمایه داری همواره نظراً و خصوصاً عملاً فروتر از آزادی نهاد شده؛ و گاه نیز به کلی مغفول و مطرود افتاده است. (۱۴)

بدون شک عدالت به معنای «رعایت حقوق افراد و دادن حق هر صاحب حقی»

صریحاً می‌فرماید: «لارهبانیه فی الاسلام» و نیز خداوند متعال در آیه ۲۷ سوره حدید می‌فرماید: «... و رهبانیه ابتدعوها ما کتبنا علیهم...» و ترک دنیایی که از پیش خود در آوردند، آن را برایشان مقرر نکردیم...».

این مخالفت از آن روست که رهبانیت در مسیر رسیدن انسان به کمال نهایی نمی‌باشد؛ بلکه در اجتماع بودن در مسیر تکاملی انسان قرار دارد. اما نه هرگونه ارتباط انسانی و در اجتماع بودن بلکه آن اجتماعی که عدالت مورد نظر اسلام در آن برقرار باشد؛ زیرا عدالت اجتماعی چیزی نیست جز ایجاد تعادل در رفتارهای اجتماعی و روابط متقابل انسان‌ها به گونه‌ای که هر کس بتواند فراخور استعدادها و توانایی‌های خود به سوی کمال مطلوب خویش که قرب الی الله است، حرکت کند و این تعادل البته در سایه عمل به احکام و قوانین تشریحی اسلام به وجود می‌آید. با این توضیح ارتباط عدالت اجتماعی با بحث فرد و جامعه روشن می‌گردد. اما عدالت اجتماعی با دولت نیز ارتباط دارد. مرحوم علامه (ره) در توضیح این ارتباط می‌فرماید: «هر انسانی علاوه بر اینکه دارای این قریحه و صفت است که می‌خواهد انسان‌های دیگر را استخدام کند، و از سایر انسان‌ها بهره‌کشی کند، این نکته را هم باید ضمیمه کنیم که افراد انسان‌ها به حکم ضرورت از نظر خلقت و منطقه زندگی و عادات و اخلاق که مولود خلقت و منطقه زندگی است، مختلفند؛ نتیجه می‌گیریم که این اختلاف طبقاتی همواره آن اجتماع صالح و آن عدالت اجتماعی را تهدید می‌کند» (۱۶). بنابراین این عدالت اجتماعی پیوسته در خطر نابودی است و انسان‌ها به خودی خود به دنبال آن نیستند؛ چرا که: «هر قوی می‌خواهد از وضعیتی بهره‌کشی کند و بیش‌تر از آن چه به او می‌دهد، از او بگیرد؛ و از این بدتر اینکه غالب می‌خواهد از مغلوب بهره‌کشی و بیگاری بکشد، بدون اینکه چیزی به او بدهد» (۱۷).

پس تنها هنگامی می‌توانیم به عدالت اجتماعی و تحقق آن در جامعه امید ببندیم که معتقد باشیم می‌توان در جامعه مجموعه‌ای به وجود آورد که توانایی وضع و اجرای قوانین را داشته باشد، و الا صرف مطلوب بودن عدالت اجتماعی بدون اینکه باقوه (زنده و مؤثر) باشد، به قابل اجرا بودن آن امید داشته باشیم، سبب نمی‌شود که بتوانیم آن را به عنوان یک اصل مطرح کنیم و این جاست که طرز تلقی، نسبت به دولت اهمیت می‌یابد؛ زیرا در صورت خوشبینی به آن می‌توانیم به عدالت اجتماعی امیدوار باشیم و آن را به عنوان یک اصل در نظام اجتماعی و اقتصادی در نظر بگیریم؛ و چون از نظر اسلام دولت متصدی برقراری عدالت اجتماعی است، می‌توان آن را به عنوان یک اصل در نظام اقتصادی اسلام مطرح کرد. اما عدالت اجتماعی از بُعد اقتصادی چیست؟

اسلام هنگامی که «عدالت اجتماعی را در چهارچوب اصول اساسی‌ای که نظام اقتصادی اسلام از آن به وجود می‌آید، پی‌ریزی نمود، عدالت اجتماعی را به نحوی تعریف نکرد که هر نوع تفسیر به آن راه یابد؛ همچنین آن را به جوامعی که نظر آنها درباره عدالت اجتماعی فرق می‌کند، واگذار نکرده؛ چون نظر جوامع نسبت به عدالت اجتماعی، به نسبت اختلاف افکار و درک آنها از زندگی اختلاف پیدای می‌کند؛ بلکه اسلام مفهوم عدالت اجتماعی را در ضمن برنامه اجتماعی جلوه‌گر ساخته» (۱۸). «عدالت اجتماعی از نظر اسلام در بعد اقتصادی با تعدیل ثروت اغنیا و تأمین زندگی متوسط اجتماعی برای همه افراد جامعه تحقق می‌یابد» (۱۹). لذا عدالت اقتصادی از نظر اسلام حداقل دارای این ویژگی‌هاست:

۱. افراد، مالک محصول کار خود به حساب می‌آیند و رابطه آنها با بازده کارشان محفوظ است.
۲. عدم وجود فاصله‌های فاحش ثروتی و درآمدی بین افراد جامعه، هر چند این فاصله‌های درآمدی و تفاوت‌های ثروتی تا آنجا که به پیدایش طبقات اغنیا و فقرا منجر نشود، پذیرفتنی است.
۳. عدم وجود فقر در جامعه، به طوری که همه افراد از زندگی آبرومندانانه برخوردار بوده و در حد کفاف زندگی کنند.
۴. افراد از امکانات و موقعیت‌های عمومی برابری برای فعالیت‌های اقتصادی خود برخوردار باشند؛ مانند امکان تحصیل و برخورداری یکسان از امکانات تحصیل عمومی، امکان رزآوری به تمامی مشاغل و ترک آن برای همه افراد جامعه، البته با در نظر گرفتن صلاحیت‌های شغلی و فنی لازم، برخورداری از تأمین‌های اجتماعی و ضمانت‌های شغلی و غیره، به طوری که تمامی افراد از فرصت‌های برابری برخوردار باشند که در نهایت تفاوت‌های حاصل، ناشی از استعدادها و توانایی‌های طبیعی افراد باشد. در اسلام برای تأمین عدالت اجتماعی، دو نوع برنامه و سیاست

انخاذ شده است: یکی سیاست‌های فرهنگی و تربیتی، و دیگری سیاست‌های حقوقی، اداری و مدیریتی. (۲۰). در سیاست‌های فرهنگی و تربیتی «این بیش به مسلمانان داده می‌شود که همواره ثروت‌ها از طرف خداوند متعال بوده و او مالک و رازق کائنات است... و باید به وظایفی که [خداوند متعال] برای آنان مقرر کرده، به خوبی عمل کنند» (۲۱). یعنی برخلاف نظریه حق و تکلیف که در لیبرال سرمایه‌داری مطرح است و انسان را صرفاً محق می‌داند و تکلیفی برای او قائل نیست، در نظام اقتصادی اسلام وظایف و تکالیفی برای فرد مقرر می‌شود. و از آن طریق زمینه‌های فرهنگی لازم برای تأمین اجتماعی فراهم می‌گردد. اما سیاست دوم (سیاست‌های حقوقی، اجرایی و مدیریتی) از طریق دو اصل تأمین و توازن اجتماعی دنبال می‌شود. در تأمین اجتماعی، افراد نسبت به هم وظیفه‌ای، و دولت نسبت به افراد وظایفی دارند. از وظیفه افراد نسبت به یکدیگر به عنوان «تکافل عام» و «یا تکافل الامه» و از وظیفه دولت نسبت به افراد جامعه به «ضمان اعاله» یا «تکافل الودوله» تعبیر شده است و در هر صورت، ملت و دولت وظیفه دارند که: هرگاه زندگی فرد یا افرادی از جامعه اسلامی در اثر فقدان امکانات ضروری متناسب با زمان، دچار آسیب‌ها و تهدیداتی جدی شود و کرامت انسانی او به خطر افتد، به رفع نیازهای او اقدام کنند.

ایجاد توازن اجتماعی، از اهداف اقتصادی و وظیفه خاص دولت است که باید به آن اقدام کند. منظور از توازن اجتماعی، تعدیل ثروت به گونه‌ای است که اختلافات فاحش درآمدی و ثروتی بین افراد از بین رفته، جامعه از تقسیم شدن به طبقات گوناگون رهایی یابد. روشن است که ایفاء چنین مسؤلیتی فقط از عهده دستگاه و مجموعه دارای قدرت و حاکمیت برمی‌آید؛ نه افراد به تنهایی. افزون بر اینکه اجرای این اصل به برنامه‌ریزی‌های دقیق اقتصادی نیاز دارد که از توان افراد خارج است؛ مضافاً اینکه در سطح فردی، وجود و یا ایجاد انگیزه‌های قوی و لازم برای انجام چنین مسؤلیت‌های خطیری بسیار مشکل است.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. عبد الرسول بیات و جمعی از نویسندگان، فرهنگ واژه‌ها، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱، ص ۳۷۷.
۲. همان، ص ۳۲۴.
۳. همان، ص ۴۰.
۴. همان، ص ۳۹۵.
۵. همان، ص ۳۹۷.
۶. آنتونی آریلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس فجر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۶۷، ص ۴۸.
۷. همان، ص ۴۹.
۸. ایمنون باتلر، اندیشه‌های اقتصادی میلتن فریدمن، ترجمه فضل‌ی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۳۸.
۹. فصلنامه «کتاب نقد»: سکولاریسم، مقاله حق و تکلیف، شماره اول، ص ۲۸.
۱۰. فرهنگ واژه‌ها، صص ۳۲۴، ۳۲۹.
۱۱. فصلنامه کتاب نقد، دیانت و مدنیت، مقاله جامعه مدنی و سرمایه داری سکولار، شماره ۹، صص ۱۴۱ و ۱۴۲.
۱۲. باقر قدیری اصل، سیر اندیشه‌های اقتصادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ص ۶۱.
۱۳. ریچاردای بایلاس، نظریه اقتصاد فرد، ترجمه حسینی راغفره، نشر نی، ۱۳۷۱، ص ۱۴.
۱۴. فرهنگ واژه‌ها، ص ۳۲۵.
۱۵. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان و نیز در جلد دوم اصول فلسفه و روش رئالیسم و در کتاب قرآن در اسلام، تحلیلی از کیفیت تکون حیات اجتماعی مطرح کرده‌اند که مبتنی بر متون اسلامی است و به نظریه استخدام مشهور است. خوانندگان گرامی می‌توانند به تفسیر المیزان جلد ۲ تفسیر آیه ۲۱۳ سوره بقره مراجعه کنند.
۱۶. المیزان فی تفسیر القرآن، جلد ۲، ص ۱۷۷.
۱۷. همان مأخذ، ص ۱۷۷.
۱۸. اقتصاد ما، جلد ۱، ص ۳۶۴.
۱۹. مبانی اقتصاد اسلامی، ص ۴۰۱.
۲۰. همان مأخذ، ص ۴۰۸.
۲۱. همان.